

## حکیم سید اسماعیل جرجانی و نقش آن در تاریخ پزشکی ایران

تمدن اسلامی همراه با دانش طب رشد نمود ه است و اطباء مسلمان تأثیری بسزا در دنیای طب داشته اند، از جمله در آناتومی، فیزیولوژی، چشم پزشکی، فارماکولوژی، داروسازی، جراحی و غیره.

### حکیم سید اسماعیل جرجانی و نقش آن در تاریخ پزشکی ایران

تمدن اسلامی همراه با دانش طب رشد نمود ه است و اطباء مسلمان تأثیری بسزا در دنیای طب داشته اند، از جمله در آناتومی، فیزیولوژی، چشم پزشکی، فارماکولوژی، داروسازی، جراحی و غیره. وانگهی مسلمانان بردانش کاربردی یونانی و رومی افزودند. پزشکان مسلمان، اولین افرادی بودند که بیمارستان به معنی امروزی خود را تاسیس نمودند که بعدها به واسطه جنگهای صلیبی، دراروپا نیز ایجاد گردید. الکندی درکتاب خود درمورد کاربرد ریاضیات درطب بویژه درزمینه فارماکولوژی، بحث نموده است. ازجمله وی روشی ریاضی جهت تفسیر کمی قدرت داروها ارائه نمود و نیز سیستمی را مطرح کرد که پزشکان بتوانند پیشاپیش، روزهای بحرانی یک ناخوشی را تخمین بزنند. یکی از مهمترین پزشکان ایرانی اسلامی، حکیم سید اسماعیل جرجانی می باشد که خدمات بسیار شایانی را در عرصه پزشکی بعمل آورده است. در متن ذیل به شرح مختصر از ایشان تقدیم می گردد.

نام و القاب: الامیر السید الامام زین الدین اسماعیل بن الحسن بن محمد بن محمود بن احمد الحسینی الجرجانی المتطبب، نامش سید اسماعیل فرزند حسن فرزند محمد فرزند محمود فرزند احمد الحسینی ملقب به زین الدین یا شرف الدین و مکنی به ابوالفتح (یا ابوالفضل یا ابوابراهیم) معروف به ابوالفضائل سید اسماعیل جرجانی)

ولادت: ( به سال 434 ه. ق ) در جرجان و به روایتی در اصفهان

وفات: بنا به گفته یاقوت و حاجی خلیفه وفات جرجانی به سال 531 هجری و یا به گفته بعضی دیگر در سال ( 535 ه. ق ) در مرو اتفاق افتاد. او قسمت عمده عمر خود را در مرو گذراند و آنجا را دیار مالوف خود می دانست و در همان دیار جان به جان آفرین تسلیم کرد و به خاک سپرده شد. وی به هنگام مرگ حدود یکصد سال پربرکت را پشت سر گذاشته بود. از زندگی سید اسماعیل جرجانی آگاهی اندکی در دست است. ابن ابی اصیبعه رجالی و زندگی نامه نگار معروف عرب که بین سالهای 995 هجری قمری تا 966 هجری قمری می زیسته، در کتاب معروف خود عیون الانبا فی طبقات الاطبا ( بیروت، 8691، ص 284) فقط چند سطر به شرح احوال او اختصاص داده است. یاقوت حموی در معجم البلدان راجع به سید اسماعیل جرجانی چنین می گوید: (( ابوابراهیم اسماعیل بن الحسن بن محمد بن احمد العلوی الحسینی اهل جرجان، او کاملاً به علم پزشکی آگاه بود و تالیفات ارزشمندی به عربی و فارسی داشت. به خوارزم سفر کرد و مدتی در آنجا اقامت نمود. او سپس به مرو رفت و در آنجا مقام کرد. او از افراد برجسته زمان خود بود و گفته شده است از ابوالقاسم قشیری استماع حدیث کرده و از کتاب اربعین قشیری نقل حدیث کرده و اجازه نقل حدیث به ابی سعد سمعانی داد. و در سنه 135 در مرو درگذشته است)). ( یاقوت حموی، معجم البلدان، دارالاحیاء التراث العربی، بیروت، مجلد دوم، ص 221). سید اسماعیل جرجانی در نیمه دوم قرن پنجم و نیمه اول قرن ششم هجری قمری می زیسته است، یعنی تماماً در دوره ای که ایران شرقی زیر سلطه سلسله نیرومند تازه به قدرت رسیده ترکان سلجوقی بود. سید اسماعیل جرجانی در حدود سال 534 هجری قمری در شهر گرگان یا جرجان در شمال شرقی ایران کنونی متولد شد. ویرانه های آن شهر قدیمی هنوز هم در سمت غربی شهر گنبد قابوس یافت می شود. درست در همین سال بود که طغرل، سردار سلجوقی، شهر گرگان را به تصرف درآورد. گرگان در آن هنگام منزلگاهی بر سر راه سپاهیان ترک بود که میان عراق و ایل نشین هایشان در شرق (ماورالنهر) رفت و آمد می کردند. در همان زمان، گرگان عرصه مجادلات عقیدتی نیز بود و پس از افتادن این سرزمین به چنگ سلجوقیان، آرام آرام رو به افول نهاد، تا آن که در عهد مغول کاملاً خراب و از صفحه روزگار محو شد. وی از خانواده ای از سادات حسینی بود که از اصفهان به گرگان کوچیده بودند. گفته اند که خانواده اش با بزرگان سلسله آل زیار روابط نزدیک داشته اند. این اطلاع از خود ذخیره خوارزمشاهی بر می آید که جرجانی به قم، به نزد فرزندان کوشیاربن لبان رفت تا نسخه های خطی کوشیار را که نزد آنان بود، واری کند. این کوشیار، منجم شاهان قدیم گرگان بود و نیز مسلم است که جرجانی به محافل ادبا و دانشمندان دینی رفت و آمد می کرده است. جرجانی در اوایل جوانی به نیشابور، که مرکز خراسان بود، رفت. نیشابور گذشته از آنکه منزلگاه طغرل سلجوقی و پایگاه او برای تاخت و تازهایش به غرب ایران بود، مرکز عمده فرهنگی آن زمان به شمار می رفت. جرجانی برای تحصیل علم و مخصوصاً فراگرفتن حدیث به نیشابور رفت که در آن سالها محدث و عارف بزرگ زمان، ابوالقاسم قشیری (673 تا 564 ه. ق) در آن شهر، خلق و خواص را به فراخور حال ارشاد می کرد. در مورد آموزش پزشکی، وی در مجالس درس ابن ابی صادق النیسابوری شرکت می کرد. جرجانی از طریق همین ابن ابی صادق با طب جالینوسی آشنایی یافت. ناگفته نگذاریم که تعلق ابن ابی صادق به مکتب جالینوس بسیار ژرف و گسترده بوده است. احتمال دارد که جرجانی در مجالس درس احمد فرخ هم شرکت می کرده است، زیرا که در گفتار در باب چشم، اقوال او را نقل کرده است.

مسلم است که جرجانی تحت تاثیر عمیق دین و عرفان اسلامي بود. شخصیت دینی و معرفتی سید در سراسر مباحث مربوط به علم اعمال بدن آدمی ( فیزیولوژی ) ذخیره منعکس است. تاثیر ایمان عمیق به اراده و مشیت الهی هم در حد اعلاي آن در آثار جرجانی مشهود می‌باشد. اشارات مکرر جرجانی به عنایت ایزدی و ستایش حق تعالی در سراسر کتاب ذخیره خوارزمشاهی به چشم می‌خورد. اما درباره چگونگی زندگی عملی او تا زمانی که به خوارزم رفت اطلاع دقیقی در دسترس نمی‌باشد، جز اینکه به احتمال زیاد کم سفر می‌کرده است. این هم محتمل می‌نماید که جرجانی ناگزیر بوده که بخش اول عمر خود را میان طبابت (پزشکی عملی و در محضر بزرگان دین و عرفان تقسیم کند. مسلم است که در سال 405 ه. ق که جرجانی خدمت خود را به قطب‌الدین محمد خوارزمشاه عرضه کرد، به اندازه کافی شهرت و تبحر داشته است. جرجانی پیش از این کتابی تالیف کرده بود به نام کتاب ( فی حفظ الصحه ) که متأسفانه هیچ نسخه‌ای از آن برجای نمانده است و حتی نمی‌دانیم که به فارسی بوده است یا به عربی. ( لوتس ریختر برنبرگ ) نوشته است که عبدالحسین خان زنوزی تبریزی از نسخه‌ای از این کتاب که در سال 594 ه. ق نوشته شده بوده، خبر داده است. مجیز قمی هم از یک کتاب دیگر جرجانی به نام ( التحفه السعديه ) خبر داده است. افزون بر این، امکان دارد که جرجانی نه کتاب اول دایرالمعارف خود (ذخیره خوارزمشاهی) را پیش از رفتن به خوارزم تالیف کرده باشد. قطب‌الدین محمد که کتاب به نام او تالیف شده است در آن هنگام برگمارده سنجر پسر ملک‌شاه سلجوقی بوده و به نام او بر خوارزم فرمان می‌راند. جرجانی، از آن پس بقیه عمر خود را در خوارزم گذراند که تقریباً منطبق با همان قلمرو خوارزم‌باستانی است. این سرزمین در دو سوی رود پر آب آمودریا ( جیحون ) گسترده بوده است. بخش عمده آن را سرزمینی میان دریاچه آرال و دریای مازندران تشکیل می‌داد که گرگان در جنوب شرقی آن جا داشت. خوارزم به برکت آبیاری از آمودریا، سرزمینی حاصلخیز و آبادان بود و هرچند که کشت غله در آنجا مرسوم نبود، اکنون هم نیست و محصول عمده ترکمنستان که عملاً جایگزین خوارزم قدیم است پنبه، صیفی‌جات و میوه بخصوص انگور است. ( در عوض هلو، انجیر و سیب که میوه‌های عمده خوارزم بودند و انگور به فراوانی و در نهایت خوبی در آنجا عمل می‌آمد. خربزه‌هایش را درون یخ می‌نهادند و به بغداد می‌بردند که خوان خلفای بغداد را رونق و زینت بخشید. همچنین درخت توت در آنجا فراوان بود که سبب رونق پرورش کرم ابریشم می‌شد. وانگهی از دریاچه آرال و دریای مازندران انواع خوراکی‌های دریایی، مخصوصاً انواع ماهی، به دست می‌آمد که سیاحان قرون وسطی به تفصیل از آنها یاد کرده‌اند.

افزون بر اینها، خوارزم جایگاه مبادله میان جهان اسلام و سرزمین اسلاو بود. باشگیرها یا باشقیرها، انواع پوست جانوران شکاری را در آنجا عرضه می‌کردند و ترکها، برده‌هایی را که در تاخت و تازهایشان به اسارت گرفته بودند در آنجا در معرض فروش می‌گذاشتند. در شهر گرگانج یا اورگنج (که امروز بخش قدیمی آن تحت نام کهنه اورگنج در غرب جیحون و در ترکمنستان و بخش جدید آن در شرق جیحون و در ازبکستان واقع است. ( که پایتخت خوارزم بود، ترکان، سفارشهای بازرگانان ایرانی و عرب را انجام می‌دادند. چرا جرجانی به خوارزم رفت؟ برای اینکه هم از رفاه آن سرزمین آبادان برخوردار شود و هم از امنیت حاکم آنجا بهره گیرد، زیرا در آن روزگار آشفته، امنیت نعمتی گرانبها و ارجمند بود. جرجانی در مقدمه کتاب ذخیره خوارزمشاهی، آنجا که کتاب را به نام حامی خویش کرده است، با صراحت به این نکته اشاره کرده است: (( چون تقدیر ایزد تعالی چنان بود که جمع‌کننده این کتاب بنده دعاگوی خداوند خوارزمشاه... قصد خوارزم کرد و بخدمت این خداوند نیک بخت شد اندر سال پانصد و چهار از هجرت و خوش هوا و آب این ولایت بدید و سیرت و سیاست و عدل این خداوند بشناخت و امینی کی اندر ولایت هست از هیبت و سیاست او مژه آن بیافت اینجا مقام اختیار کرد و اندر سایه عدل و دولت او بیاسود و بنعمت و حشمت او مستظهر گشت و آثار نعمت او بر احوال خود بدید واجب دانست حق نعمت شناختن و شکر آن گزاردن و رسم خدمت بجای آوردن و ثمره علمی کی مدتی از عمر خویش اندر آن گذرانیدست اندر ولایت این خداوند نشر کردن بر این نیت این کتاب بنام این خداوند جمع کرد و کتاب را ذخیره خوارزمشاهی نام کرد....)). (سعیدی سیرجانی، ذخیره خوارزمشاهی، سید اسماعیل جرجانی، بنیاد فرهنگ ایران).

جرجانی هم پزشک دربار قطب‌الدین محمد بود و هم در راس داروخانه شهر جای داشت. به قول ابن‌ابی‌اصیبه ریاست داروخانه شهر، شغل پردرآمدی بود و هر ماه هزار دینار از خزانه شاهی به متصدی آن پرداخت می‌شد. این همه کار، مانع از آن نمی‌شد که جرجانی تالیف کتاب خود را ادامه دهد. خود او این موضوع را در پایان کتاب، ضمن بند کوتاهی که عذر نام نهاده، بیان کرده است (( این عذر و دو عذر دیگر در برخی از نسخه‌های خطی ذخیره خوارزمشاهی از جمله در نسخه کتابخانه بادلیان به شماره 92 C و نسخه خطی مجموعه فریزر و در نسخه مورد استناد سیرجانی (برگ 446) در تبیین نسخه بدلها مضبوط است). جرجانی گفته است که اشتغال در داروخانه تمام وقت او را می‌گرفته و مانع از آن شده است که آخرین کتاب را بنویسد و آن جلد دهم ذخیره داروشناسی و داروسازی است، زیرا که شمار اهالی که برای معالجه نزد او می‌آمدند بسیار بود. این افراد سئوالهایی می‌کردند و توقع داشتند که پاسخ‌های دقیق به آنها داده شود. این کار، فرصت لازم و فراغت فکری مناسب برای او باقی نمی‌گذاشت تا جمله‌های مناسب را بیابد و تعریفهای مطلوب را به دست آورد و آنها را به رشته تالیف بکشد. با وجود اینها، جرجانی دایرالمعارف خود را با کتاب مربوط به داروشناسی و داروسازی به پایان برد و از این هم فراتر رفت. او در سال ( 605 ه. ق ) خلاصه‌ای از آن دایرالمعارف فراهم کرد و به اتسز، پسر سلطان خوارزم، که خود طبیب مخصوصش شده بود، تقدیم کرد. علاالدین اتسز که در ( 294 ه. ق ) متولد شده بود، در آن هنگام در حدود 41 سال داشت و به اسب سواری می‌پرداخت. او آماده می‌شد که سپهسالار لشکر و در عین حال وارث تاج و تخت گردد. دقیقاً به همین دلیل است که کتاب خفی علائی (( یعنی همان خلاصه ذخیره خوارزمشاهی )) به سوارکاری جنگجو ارمغان شده است. این کتاب در دو جلد است برای آنکه اتسز بتواند هرکدام را در یکی از دو چکمه ( خفی های خود جای دهد ). جرجانی یک کتاب جدلی

فلسفه هم نوشته است به نام کتاب "الردعلي الفلاسفه" که تاریخ تالیف آن در دسترس نمی باشد. کتاب دیگر او کتاب "اليوم والليله" نام دارد که به قاضي ابوسعید اشعري تقدیم شده است. این دو کتاب را ظهیرالدین بیهقی نام برده، اما هیچ نسخه‌ای از آن شناخته نشده است. به احتمال زیاد جرجانی رساله‌هایی در منطق ارسطویی نگاشته است: یکی درباره قیاس (في القیاس) و دیگری درباره آنالیز (في التحلیل) که ریختر برنبرگ نشانی نسخه‌های این دو کتاب را که مکتوب به سال 766 هستند، در کتابخانه اسکوریا می‌دهد. بیهقی از دو کتاب دیگر جرجانی نیز نام می‌برد که نسخه‌ای از آن شناخته نشده است: یکی وصیت نامه و دیگری رساله متنهه (رساله بیدارکننده) که کوتاه است و بیهقی بخشی از آن را نقل کرده است و آن گفتاری است در باب دل بریدن از این دنیا و بی‌علاقگی به لذایذ آن. اما درباره نوشته‌های دیگر جرجانی، مثل زبد الطب که دو روایت فارسی و عربی آن در یک نسخه خطی مورخ 1611 هجری قمری در کتابخانه ملی پاریس یافت می‌شود، و کتاب یادگار که ظاهراً خلاصه‌ای از خفی علائی با افزوده‌هایی در زمینه درمان (که نسخه‌هایی از آن در دست است) و کتاب دیگر او طب الملوكي است که بنا به گزارش بیهقی مانند یادگار در خوارزم نگاشته شده، اما هیچ نسخه‌ای از آن باقی نمانده است. در مقابل می‌توان تاریخ تالیف الاغراض الطبیعه و مباحث العلائیه را تعیین کرد که به خواهش مجدالدین ابو محمد صاحب ابن محمد البخاری، وزیر اتسز خوارزمشاه، تالیف شده است. به این ترتیب الاغراض الطبیه به سفارش وزیر، پس از آن تالیف شده است که اتسز به جای پدر خود نشسته بوده است، یعنی بعد از سال 225 هجری قمری، این وزیر به احتمال، همان امام‌الصاحب ابن محمد بخاری است که بیهقی از او یاد کرده است. نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران وجود دارد. آخرین کتابی که جرجانی تالیف کرده بود ترجمه عربی ذخیره خوارزمشاهی است که به تصریح خود جرجانی در مقدمه آن ترجمه، سال‌های آخر عمر را صرف آن کرده است. جرجانی یک سال در مرو پایتخت سنجر ماندگار شد و فقط پس از بازگشت اتسز از مرو به بلخ بود که میان اتسز و سنجر اختلاف پدید آمد. بر اثر آن اختلاف، در محرم 335 جنگی میان آن دو در گرفت. درست نمی‌دانیم جرجانی چرا و در چه شرایطی به مرو رفت. ولی مسلم است که در دربار سنجر مورد استقبال قرار گرفت، مقرری برایش تعیین شد و به آموزش پزشکی ادامه داد. احتمالاً در همین مرو بوده است که ابوسعید سمعانی جوان (605 تا 365 ه. ق) نزد جرجانی حدیث آموخت.

مرو در آن روزگار، بنا بر قول یاقوت حموی، شهری بود صاحب ده کتابخانه و این امر ممکن است دلیلی دیگر برای جذب جرجانی به این شهر بوده باشد، علی‌الخصوص که خانواده سمعانی دارای دو کتابخانه بزرگ در مرو بود. عزیمت جرجانی از خوارزم موجب پدید آمدن خلایق شد که اتسز برای پرکردن آن با دشواری روبرو بود. محتوای دو نامه که رشیدالدین وطواط شاعر و دبیر خوارزمشاه نوشته در دست است. این نامه‌ها که در ((رسائل وطواط)) ضبط شده، خطاب به دو پزشک بزرگ بیمارستان عضدی بغداد، ابوالبرکات بغدادی و ابن ترمذ است. از این دو پزشک خواسته شده که یکی از شاگردان خود را به خوارزم بفرستند. این دو پزشک در سال 165 قمری و یا اندکی بعد از آن درگذشتند.

مورخان در تاریخ فوت جرجانی در مرو، سال‌های متفاوتی را ضبط کرده‌اند. در این میان سال 531 بیش از همه تکرار شده است. وقتی که ظهیرالدین بیهقی در سرخس (نزدیکی محل سرخس کنونی ایران در جنوب مرو و شمال مشهد) به دیدار جرجانی نایل آمد، او را بسی کهنسال یافت و در نوشته خود چنین آورده است: ((من او را در سال 531 در سرخس دیدم، روزهای آخر عمر را می‌گذراند)). شخصیت جرجانی از ورائی آثارش مشهود است. مردی دقیق، در حد وسواس، خوشخو، خوش برخورد، موشکاف و اهل میانه روی و عارف بود. بیهقی او را "مردی جدی، یار و همراه و سخاوتمند" وصف کرده است. در واقع مردی بود که در جامعه و با جامعه خود می‌زیست و به هیچ روی محصور در مطالعات و تالیفات خود نبود. ابن‌ابی‌اصیبعه او را "پزشکی بزرگ که دارای شایستگی بسیار و علم فراوان بود" معرفی کرده است. او پزشک دربار بود و در این مقام، افزون بر درمان معمولی رایج در آن عصر، رایزن دربار در رشته‌های مختلف نیز بود و به هرگونه پرسش سلطان درباره علوم طبیعی پاسخ می‌گفت. او همچنین پزشک نظامی نیز بود و این از فصل‌هایی از کتابش که به زخم‌های سوارکاران و آسیب‌های پوست و زخم‌های ناشی از جنگ اختصاص داده است، معلوم می‌شود. نکته جالب این است که تنها موردی که در اغراض الطبیه به چشم پزشکی اشاره دارد، مربوط به زخم پیکان در چشم است. او همچنین پزشک مردم بود و به احوال و شرایط زندگی مردم توجه داشت و به شیوه‌های نادرست غذایی آنان خرده می‌گرفت و توصیه‌هایی می‌کرد.

مذهب جرجانی: جرجانی مردی متدین و یکی از حلقه‌های زنجیر نقل احادیث و عارفی دل سوخته بود. قرائن و دلایل قوی بر تشیع سید وجود دارد و حشر و نشر وی با بزرگان علمای اسلام اعم از سنی و شیعه نشانه سعه صدر و جامع‌نگری اوست که هر کجا کسی را می‌یافت که می‌توانست از او بهره علمی و معرفتی ببرد درنگ نمی‌کرد و بیشترین استفاده معرفتی را از شیخ ابوالقاسم عبدالکریم قشیری می‌نمود. قشیری و شیخ ابوسعید ابوالخیر از پیشگامان عرفان بودند که در خراسان و ماورالنهر بساط ارشاد گسترده بودند و هرکسی با هر مذهبی که شوقی در دل و شوری در سر داشت از محضر آنها استفاده می‌کرد.

اهمیت جرجانی در طب از دو جهت است. جهت اول اینکه، پس از ابن سینا اولین طبیبی است که کلیه فصول پزشکی را مورد بحث و گفتگو قرار داد و بر دانش گذشتگان افزوده است. جهت دوم اینکه بخش اعظم کتابهای خود را به زبان فارسی تالیف کرده که تا آن زمان کسی به این وسعت به تدوین متون پزشکی به زبان فارسی اقدام نکرده بود و کتابهای وی بخصوص ذخیره متنی اساسی و ماندنی در علوم پزشکی و ماخذی برای اصطلاحات این رشته و حوزه‌های مربوط می‌باشد.

کتاب ذخیره خوارزمشاهی از زمان تالیف به بعد همواره جزو ارکان کتب طبی شمرده می‌شده است و بنا به قولی، هر که می‌خواست در پزشکی ماهر شود می‌بایست یکی از کتابهای سته عشر جالینوس، حاوی محمد بن زکریای رازی، قانون ابن سینا، کتاب المائیه ابوسهل مسیحی و ذخیره خوارزمشاهی سید اسمعیل جرجانی را به دقت مطالعه کرده باشد. بر اثر اهمیتی که ذخیره در عالم پزشکی پیدا کرده ترجمه‌هایی از آن به عبری و سپس ترجمه‌هایی به ترکی توسط ابوالفضل محمد بن ادريس الدفتری متوفی به سال 289 هجری قمری صورت گرفت. (دکتر ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج 2، صص 449 - 649).

#### فهرست منابع

- 1 - جرجانی، سیداسماعیل؛ ذخیره خوارزمشاهی، به اهتمام سعیدی سیرجانی، بنیاد فرهنگ ایران، 5531
- 2 - جرجانی، سیداسماعیل؛ الاغراض الطبییه فی مباحث العلائیه؛ بنیاد فرهنگ ایران
- 3 - جرجانی، سیداسماعیل؛ خفی علایی؛ به تصحیح دکتر محمود نجم‌آبادی - دکتر علی‌اکبر ولایتی
- 4 - انصاری شیرازی، علی‌بن حسین؛ اختیارات بدیعی، تصحیح و تحشیه دکتر محمدتقی میر، تهران 1731
- 5 - زرگری، علی؛ گیاهان دارویی ایران، دانشگاه تهران، 1731
- 6 - نجم‌آبادی، محمود؛ تاریخ طب در ایران بعد از اسلام، دانشگاه تهران
- 7 - الگود، سیریل؛ تاریخ پزشکی ایران، ترجمه محسن جاویدان؛ اقبال

نویسنده: مجید - خلیلی